

تعارض باور صوفیانه با مکتب وحی پیرامون حقیقت بازگشت انسان در قیامت

چکیده: انکار معاد جسمانی در انگاره‌ی صوفیانه سبب می‌شود روح را مجرد بدانند در حالی که شواهد مختلفی در قرآن و روایات این نظریه را رد می‌کند، جریان حضرت ارمیا علیه السلام و درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام مبنی بر دیدن کیفیت زنده شدن اجساد متلاشی، نشانی از معاد بدن دنیوی است. اگر تنها راه نجات و کشف حقایق رجوع به قرآن و حدیث است، پس باید روایات شأن نزول را بپذیریم که جملگی حاکی از معاد بدن دنیوی در قیامت است؛ هم‌چنین پیرامون آیه‌ی استرجاع، بازگشت انسان برای پاسخ‌گویی به اعمالش در محکمه‌ی عدل الهی دریافت می‌شود نه رجوع به خداوند، چه اینکه دوگانگی در مبنا از نظر علمی قابل قبول نیست و نمی‌توان هم بر مبنای تشکیک در وجود و هم وحدت شخصی وجود، باور خود را بنا کرد.

کلیدواژه‌ها: معاد، قرآن، حدیث، عرفان، استرجاع، وکیلی، تعارض، شأن نزول.

حجت‌الاسلام سید
محمود هاشمی نسب
(نویسنده‌ی مسئول)
مدرس حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد

حجت‌الاسلام شیخ
شعب حدادی
مدرس حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد

تاریخچه‌ی مقاله
دریافت: ۱۳۹۹/۲/۴
پذیرش: ۱۳۹۹/۴/۲۳

معاد تنها از راه مراجعه به آیات و روایات به دست می‌آید با این حال هنگامی که در مبحث معاد سراغ آیات و احادیث می‌رویم به نتیجه‌ای می‌رسیم که کاملاً مغایر با نظرات آقای وکیلی است که در این مقاله درصدد روشن‌گری دیدگاه او هستیم.

۲. انکار معاد جسمانی

آقای وکیلی می‌نویسد: «قرآن کریم در یک جمله در پاسخ این سخنان می‌فرماید که شما بنا نیست که دوباره به این عالم برگردید و بدن‌هایتان در این دنیا زنده شود، مسافر سفر آخرت، روح و حقیقت شما است که آن را ملک‌الموت به طور کامل می‌گیرد و می‌برد و شما به سوی پروردگارتان حرکت کرده و باز می‌گردید ... با اینکه می‌دانیم بدن انسان در هنگام مرگ بر روی زمین باقی می‌ماند می‌فهمیم که تمام حقیقت انسان، همان روح است که ملک‌الموت آن را می‌گیرد و بدن در کنار روح اهمیتی در وجود انسان ندارد بنابراین معاد بازگشت به سوی خداوند است نه بازگشت به سوی دنیا» (همو، ۱۳۹۷ ش، (الف)، ص ۳۶). هم‌چنین می‌نویسد: «وقتی انسان وارد عرصه‌ی قیامت می‌شود چون تجرّد می‌یابد و از حجاب زمان و مکان خارج می‌شود اولین کتابی که برای او منکشف می‌شود، کتاب نفس خود او است که در یک آن، تمام عمر خود را با تمام جزئیاتش، آن‌چنان می‌بیند که گویا همان لحظه مشغول عمل می‌باشد» (همان، ص ۱۲۸).

۳. نظر علامه طباطبائی درباره‌ی معاد

آقای وکیلی مدّعی‌اند، مباحث اعتقادی را بر محور علامه طباطبائی تدوین کرده‌اند (همان، ۱۳۹۷ ش، (ب)، ص ۱۸) ما نیز نظر علامه طباطبائی در سه آیه

از آیات معاد را نقل می‌کنیم تا روشن شود ایشان قائل به معاد بدن دنیوی بودند که کاملاً مخالف با نظر آقای وکیلی است:

۱. «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَى جِمارِكَ وَ لَتَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بقره، ۲۵۹). یعنی: یا همانند کسی که از کنار قریه‌ای عبور کرد در حالی که دیوارهای آن روی سقف‌ها فرو ریخته بود گفت: چگونه خدا اینها را پس از مرگ زنده می‌کند؟ در این هنگام خدا او را یک صد سال می‌راند سپس زنده کرد و به او گفت چه قدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز یا بخشی از روز فرمود: نه بلکه صد سال درنگ کردی نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود هیچ‌گونه تغییر نیافته است و به الاغ خود نگاه کن و اینکه تو را نشانه‌ای برای مردم قرار دادیم، به استخوان‌ها نگاه کن که چگونه آنها را برداشته به هم پیوند می‌دهیم و گوشت بر آن می‌پوشانیم وقتی این حقایق بر او آشکار شد گفت: می‌دانم خدا بر هر کاری توانا است.

علامه طباطبائی در ذیل آیه می‌نویسد: شخص (مذکور در آیه) در عبرت‌گیری اش تعمّق کرد و با خود گفت: عجب! صاحبان این استخوان‌ها چند سال است که مرده‌اند؟ خدا می‌داند که چه تحولاتی به خود دیده‌اند ... در اینجا بود که گفت: «أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ» یعنی: راستی خدا چگونه اینها را زنده می‌کند؟ و این گفتارش دو جهت دارد یکی تعجب از زنده شدن بعد از طول مدّت، و جهت دوم تعجب برگشتن اجزاء به صورت اولش با اینکه این تغییرات نامتناهی را به

خود دیده‌اند لذا خدای تعالی برایش مشکل را از هر دو جهت روشن کرد اما از جهت اول از این راه روشن می‌شود که خود او را بمیراند و دوباره زنده کرد و پرسید که چقدر مکث کردی و اما جهت دوم از این راه که استخوان‌هایی که در پیش رویش ریخته بود زنده کرد و جلوی چشمش اعضاء بدن آن مردگان را به هم وصل نمود» (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۲، ص ۵۵۶-۵۵۷).

۲. ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (بقره، ۲۶۰).
یعنی: هنگامی که ابراهیم علیه السلام گفت: خدایا به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاوردی؟ عرض کرد: بله، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد فرمود: چهار نوع از مرغان را انتخاب کن و آنها را قطعه‌قطعه کن و سپس بر هر کوهی قسمتی از آن را قرار بده بعد آنها را بخوان به سرعت به سوی تو می‌آیند و بدان که خداوند قادر و حکیم است.

علامه طباطبائی در ذیل آیه می‌نویسد: خدای متعال در پاسخ ابراهیم علیه السلام به او دستور داد تا چهار عدد مرغ بگیرد آن‌گاه زنده شدن آنها را مشاهده کند یعنی نخست، آن مرغ‌ها و اختلاف اشخاص و اشکال آنها را ببیند و کاملاً بشناسد و سپس هر چهار مرغ را کشته و اجزای همه را در هم بیامیزد. آن‌طور که حتی یک جزء مشخص در میان آنها یافت نشود و سپس گوشت کوبیده شده را چهار قسمت نموده و بر سر هر کوهی قسمتی از آن را بگذارد، تا به طور کلی تمییز و تشخیص آنها از میان برود و آن‌گاه یک‌یک را صدا بزند و ببیند چگونه با شتاب پیش او حاضر می‌شوند در حالی که تمامی خصوصیات قبل از مرگ را دارا است

... معنای اینکه فرمود: ﴿يَأْتِينَكَ سَعْيًا﴾ این است که روح مرغان به جسد خود بر می‌گردد و با سرعت به سویت می‌آیند (همو، ۱۳۷۴ ش، ج ۲، ص ۵۷۷).

۳. ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ؛ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾ (قیامت، ۳ و ۴). یعنی: آیا انسان می‌پندارد که ما استخوان‌های او را جمع نخواهیم کرد؟ آری ما قادریم که حتی انگشتان (که دارای خطوط است) دوباره به صورت اول موزون و مرتب کنیم.

علامه طباطبائی می‌نویسد: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ﴾ کلمه‌ی «حسبان» که مصدر فعل «یحسب» است به معنای ظن (پندار) است و اگر استخوان را به صیغه‌ی جمع آورده و فرموده: انسان گمان کرده ما استخوان‌هایش را جمع نمی‌کنیم؟ برای آن بود که کنایه از زنده کردن همه‌ی مردگان، و استفهام در این آیه توییحی است و معنای آیه روشن است ﴿بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾ بلی ما آن را جمع می‌کنیم ... کلمه‌ی «بنان» به معنای اطراف انگشتان و به قول بعضی خود انگشتان است و تسویه‌ی بنان صورتگری آن به همین صورتی است که می‌بینیم.

معنای آیه این است: که آری ما آن استخوان‌ها را جمع می‌کنیم و قادریم حتی انگشتان او را به همان صورتی که بر حسب خلقت اول داشت دوباره صورتگری کنیم و اگر از بین اعضای بدن خصوص انگشتان را ذکر کرد شاید برای این بوده که به خلقت عجیب آن به صورت‌های مختلف و خصوصیات ترکیب و عدد در آمده و فواید بسیاری که به شمار نمی‌آید بر آن مترتب می‌شود، اشاره کند «انگشتان» می‌ستاند، قبض و بسط می‌کند و سایر حرکات لطیف و اعمال دقیق

دانش‌نامه‌ی علوم قرآن و حدیث، سال هشتم، شماره‌ی پانزدهم، بهار و تابستان ۱۴۰۰

و صنایعی ظریف دارد که انسان با همان از سایر حیوانات ممتاز می‌شود علاوه بر شکل‌های گوناگون و خطوطی که به طور دائم اسرارش برای انسان کشف می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۲۰، ص ۱۶۴-۱۶۵).

۴. توضیحی درباره‌ی داستان حضرت ابراهیم علیه السلام

آقای وکیلی بر این باور است که هر جا در قرآن صحبتی از زنده شدن مرده‌ای در دنیا مطرح شده، مانند: داستان زنده شدن مرغان حضرت ابراهیم علیه السلام یا زنده شدن حضرت ارمیا علیه السلام و عزیر علیه السلام همه را نمونه‌هایی از معاد دانسته‌اند، شکی نیست که این نمونه‌ها همه حکایت از قدرت پروردگار و حیات انسان‌ها پس از مرگ دارد ولی کسی که در آیات قرآن دقت نماید خواهد دانست که هیچ‌یک از این موارد به عنوان نمونه و شاهد معاد بیان نشده و فقط جمعی از مفسران قرآن به جهت اینکه تصوّر خودشان از معاد چنین بوده است این آیات را حمل بر نمونه‌های معاد کرده‌اند» (همو، ۱۳۹۷ ش (الف)، ص ۱۰۳).

پاسخ: خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ قَالَ رَبِّي وَ لَكِن لِّيَظْمَنَنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَوْ بَعَثْهُ مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (بقره، ۲۶۰).

موضوع پرسش حضرت ابراهیم علیه السلام در آیه‌ی شریفه به حسب قانون ظواهر و اصول روش فهم کلام عبارتست از کیفیت زنده کردن خداوند مردگان را در قیامت: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ﴾ و باز به حسب اصول روش فهم کلام مقصود از کلمه‌ی ﴿الموتی﴾ همان انسان‌هایی است که متشکل از گوشت و

تعارض باور صوفیانه با مکتب وحی پیرامون حقیقت بازگشت انسان در قیامت

استخوان بودند و به مرور پوسیده‌اند کما اینکه در عرف به بدن بی‌جان «میت» و به چند بدن بی‌جان اشاره کرده، می‌گوییم «هذه الموتی»: این مردگان.

بنابراین معنای درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام این می‌شود که خدایا به من نشان بده چگونه انسان‌هایی را که مرده‌اند را دوباره زنده می‌کنی.

سؤال، خیلی روشن و واضح است و آن دیدن نحوه و کیفیت زنده شدن مردگان در قیامت است، طبعاً جواب هم مطابق سؤال است، خدای متعال درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام را پذیرفت و کیفیت زنده شدن اجساد متلاشی را نشان داد و فرمود: چهار پرنده، قطعه‌قطعه کرده و در هم بیامیزد و بر چهار قلّه کوه قرار دهد و آن حضرت این کار را انجام داد و سپس به امر خداوند آنها را خواند، ابتدا اجزاء ممزوج شده از یک‌دیگر جدا شده و سپس هر جزیی به جایگاه خود بازگشت و اجزای متفرّق، منسجم شدند و هر یک از پرندگان به حالت اولیه خود بازگشتند و مجدداً زنده شدند و بدین ترتیب حقّ متعال به حضرتش نشان داد که همان‌طور که اجزاء پراکنده پرندگان را جمع و بازسازی نمودیم اجزاء متفرّق بدن انسان را بازبایی و به حالت اولیه در می‌آوریم.

هرکسی که به سؤال و جواب وارد در آیه، اندک توجهی پیدا کند به خوبی این مطلب را درک می‌کند که خداوند نمونه‌ی عینی زنده شدن مردگان در قیامت را به حضرت ابراهیم علیه السلام نشان داد نه اینکه مقصود خداوند این بود که به حضرت ابراهیم علیه السلام بفرماید شما به قیامت کاری نداشته باش و از کیفیت زنده شدن مردگان در قیامت که سؤال شما بود، صرف نظر کن اما بدان که من بر هر کاری قدرت دارم لذا بیا پرندگانی را بگیر و قطعه‌قطعه کن ...

بدون شک این‌گونه برداشت، ذوقی و استحسانی می‌باشد و اهل عرف که مخاطبان آیات کریمه می‌باشند چنین برداشتی از این آیه ندارند مگر آنکه ذهن شخص آمیخته با نظریات از پیش تعیین شده باشد.

آنچه موجب تأکید و تقویت بیشتر ظهور آیه در معاد بدن دنیوی می‌گردد روایتی است که ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند: «... ثُمَّ التفتَ فرأى جيفة على ساحل البحر نصفها في الماء و نصفها في البر تجىء سباع البحر فتأكل ما في الماء ثم ترجع فيشذ بعضها على بعض فياً كل بعضها بعضاً و تجىء سباع البر فتأكل منها فيشذ بعضها على بعض فياً كل بعضها بعضاً فعند ذلك تعجب إبراهيم عليه السلام مما رأى و قال رب أرني كيف تموتى قال كيف تخرج ما تناسل التي أكل بعضها بعضاً - قال أو لم تؤمن قال بلى و لكن ليظمن قلبى يعنى حتى أرى هذا كما رأيت الأشياء كلها - قال فخذ أربعه من الطير فصرهن إليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزءاً فقطعهن و اخلطهن كما اختلطت هذه الجيفة في هذه السباع التي أكل بعضها بعضاً فخلط ثم جعل على كل جبل منهن جزءاً - ثم ادعهن يأتينك سعياً فلما دعاهن أجبنه و كانت الجبال عسرة» (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۸، ص ۳۰۵).

نکته‌ی دیگری که باید به آن توجه کرد این است که چرا حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت به زنده شدن مردگان تعجب نمود؟ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ایشان هنگامی که مشاهده کرد مرداری بر ساحل دریا افتاده است به طوری که نیمی از آن داخل آب و نیمی دیگر بر روی خشکی قرار دارد در حالی که درندگان دریا و حیوانات دریایی نیمه‌ی داخل آب را خوردند و بعضی بر بعض دیگر چیره شده، و یک دیگر را می‌خورند و باز درندگان خشکی نیز بر این مردار حمله کرده و از

آن می‌خورند و سپس بعضی بر بعض دیگر حمله کرده، و یک دیگر را می‌خورند اینجا بود که حضرت ابراهیم علیه السلام تعجب نمود و فرمود: «پروردگارا به من نشان ده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟»

اولاً: حضرت ابراهیم علیه السلام اگر معادی که خداوند وعده داده است را هم چون معاد ملاًصدرا یعنی حشر بدن دیگری غیر از بدن دنیوی یا معاد روحانی می‌دانستند، دیگر جای تعجب نداشت و جای این سؤال نبود که این مردگانی که درندگان آنها را می‌خورند چگونه زنده می‌شوند؟ از اینجا پیدا است معادی که حضرت ابراهیم علیه السلام از وحی الهی تلقی کرده بودند همان معادی بوده که همه مسلمانان از آیات و روایات شرعی تلقی نموده‌اند یعنی حشر بدن‌های عنصری. ثانیاً: حق متعال نیز در جواب این سؤال و تعجب برای رفع استبعاد حضرت علیه السلام، در برگشت مردگان در عین مخلوط شدن گوشت‌ها و استخوان‌ها به یک دیگر، دستور به قطعه‌نمودن پرنده‌گان و مخلوط کردن آنان داد تا به طور عینی همان گوشت‌های مخلوط شده دوباره به قدرت خدای متعال برگردد و همان مرغ‌هایی که تگه تگه شده و با هم درآمیخته‌اند به اذن خدا برگردند همان طور که آن حیوانات دریایی و خشکی با هم دیگر مخلوط شدند.

لذا امام صادق علیه السلام در ذیل حدیث می‌فرماید: «خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: این پرنده‌گان را قطعه‌قطعه کن و مخلوط نما همان‌گونه که این مردار در بدن این درندگان که بعضی بعض دیگر را خوردند، مخلوط شد ... این بیان امام صادق علیه السلام در توضیح معاد جسمانی عنصری دنیوی بسیار واضح و شفاف است.

۵. توضیحی درباره‌ی داستان ارمیا

درباره‌ی جریان جناب ارمیا در قرآن مجید می‌خوانیم: ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَل لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَأَنْظَرُنِي إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ أَنْظَرُنِي إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلِكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ أَنْظَرُنِي إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (بقره، ۲۵۹). یعنی: آیا ندیدی آن کس را که از قریه‌ای گذشت در حالی که دیوارهای آن، بر روی سقف‌ها خراب شده بود. گفت: چگونه خداوند اهل این قریه را بعد از مردن آنها زنده می‌گرداند؟ در این هنگام خدا او را بمیراند سپس او را زنده کرد، خدای تعالی به او گفت که چند وقت در اینجا توقّف کردی؟ گفت: یک روز درنگ کردم بلکه پاره‌ای از روز. خداوند متعال به او گفت: بلکه تو صد سال توقّف کرده‌ای پس نگاه کن به سوی خوردنی و آشامیدنی خود که تغییر نکرده و نظر کن به سوی الاغ خود و آنچه انجام دادیم (از زنده کردن تو و مرکبت) برای این بود که تو را حجتی بر مردم قرار دهیم و نگاه کن به استخوان‌ها که چگونه پیوند می‌دهیم و بر روی آنها گوشت می‌پوشانیم. هنگامی که برای او قدرت خدای تعالی بواسطه‌ی دیدن این امور ظاهر شد، گفت: من به عیان می‌دانم اینکه خداوند متعال بر همه چیز قادر و توانا است (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳ ش، ج ۱، ص ۲۵۸-۲۶۰ با اندکی تصرّف).

با کمی تأمل در سؤال حضرت ارمیا علیه السلام از چگونگی زنده شدن استخوان‌های روبروی ایشان و کیفیت احیاء استخوان‌های پودر شده و به خاک تبدیل شده

تعارض باور صوفیانه با مکتب وحی پیرامون حقیقت بازگشت انسان در قیامت

می‌توان به حقیقت دست یافت. خداوند در پاسخ به سؤال ﴿أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ او و مرکبش را می‌میراند و پس از گذشت یک صد سال جسمی که طبعاً از بین رفته است را مجدداً زنده می‌نماید و همین مراحل در مقابل چشمان جناب ارمیا علیه السلام درباره‌ی مرکبش عملی شد، سپس فرمود: ﴿أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ آیا از تطابق سؤال و جواب غیر از این به دست می‌آید که خداوند متعال همان بدن‌های پوسیده را زنده می‌کند و آیا حضرت ارمیا علیه السلام که تعجب کرده بود از غیر آن استخوان‌های مردگان سؤال نموده بود؟

در آیه‌ی شریفه پرسش از احیای مردگان، در حقیقت سؤال از کیفیت بازگشت همان استخوان‌های پوسیده به زندگی و حیات است زیرا هنگامی که استخوان‌های متلاشی شده در مرأی و منظر سائل قرار گرفته و می‌گوید: ﴿أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ این کلام در حقیقت پرسش از کیفیت بازگشت همان استخوان‌های پوسیده به حیات است. در جمله‌ی استفهامیه ضمیر «هذه» اشاره به همان استخوان‌های متلاشی شده است، خداوند نیز جواب این پرسش را به طور عملی به او نمایاند. اگر این‌گونه جملات، ظهور عقلایی در این معنا و مفاد نداشته باشد پس باید گفت: باب افاده و استفاده در محاورات قابل اعتماد نیست و مسدود است.

خداوند در آیات معاد، بازگشت بدن دنیوی را به صحنه‌ی آخرت خبر می‌دهد ولی در آیه‌ی مذکور عملی شدن همان وعده را در دنیا گزارش می‌دهد و قدرت خود را به بشر گوشزد می‌کند که در هر زمان و مکانی اراده بفرماید قادر است آن امر موعود را محقق نماید.

در اینجا جالب است به روایت امام صادق علیه السلام اشاره کنیم که علی بن ابراهیم از پدرش از نصر بن سويد از یحیی الحلبی از هارون بن خارجه که راویان این حدیث همگی تو ثیق شده‌اند چنین روایت کرده است: «فَخَرَجَ أَرْمِيَا عَلَى حِمَارِهِ وَ مَعَهُ تَيْنٌ قَدْ تَزَوَّدَهُ وَ شَيْءٌ مِنْ عَصِيرٍ فَنَظَرَ إِلَى سِبَاعِ الْبَرِّ وَ سِبَاعِ الْبَحْرِ وَ سِبَاعِ الْجَوِّ تَأْكُلُ تِلْكَ الْحَيْفَ فَفَكَّرَ فِي نَفْسِهِ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ قَدْ أَكَلْتَهُمُ السِّبَاعُ، فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مَكَانَهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ﴾ أَي أَحْيَاهُ فَلَمَّا رَحِمَهُ اللَّهُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَهْلَكَ بُحْتَ نَصْرَ رَدِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَى الدُّنْيَا، وَ كَانَ عَزِيزًا لَمَّا سَلَطَ اللَّهُ بُحْتَ نَصْرَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ هَرَبَ وَ دَخَلَ فِي عَيْنٍ وَ غَابَ فِيهَا وَ بَقِيَ أَرْمِيَا مِئْتًا مِائَةً سَنَةً ثُمَّ أَحْيَاهُ اللَّهُ تَعَالَى فَأَوَّلُ مَا أَحْيَا مِنْهُ عَيْنِيهِ فِي مِثْلِ غَزَقِي الْبَيْضِ فَتَنَظَرَ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ كَمْ لَبِثْتُ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا ثُمَّ نَظَرَ إِلَى الشَّمْسِ وَ قَدْ ارْتَفَعَتْ فَقَالَ أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَأَنْظُرُ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ أَي لَمْ يَتَغَيَّرْ وَ أَنْظُرُ إِلَى حِمَارِكَ وَ لَتَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ أَنْظُرُ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنَشِّرُهَا ثُمَّ نَكَسُوهَا لِحْمًا فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى الْعِظَامِ الْبَالِيَةِ الْمُتَفَطَّرَةِ تُجْمَعُ إِلَيْهِ وَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي قَدْ أَكَلْتَهُ السِّبَاعُ يَتَأَلَّفُ إِلَى الْعِظَامِ مِنْ هَاهُنَا وَ هَاهُنَا وَ يَلْتَزِقُ بِهَا حَتَّى قَامَ وَ قَامَ حِمَارُهُ فَقَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (همو، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۹۱ و ۹۲). تأمل در این روایت شریف موجب بصیرت بیشتر در بحث می‌گردد؛ جناب ارمیا علیه السلام از اینکه درندگان خشکی و دریا و پرندگان آن بدن‌های روی زمین افتاده را می‌خورند، تعجب نمود و این پرسش برایش مطرح شد که چگونه در قیامت احیاء آنها صورت می‌گیرد، چنان‌که ضمیر «هذه» به همان بدن‌های مردگان اشاره می‌کند؛

با توجه به اینکه آن جسد‌ها خوراک درندگان می‌شدند و خداوند متعال به طور عملی احیاء مردگان و بازسازی ابدان عنصری را به او نمایاند و در ذیل روایت هم فرمودند: که همان گوشت‌های پراکنده که درندگان خورده بودند از اطراف جمع شدند «من ههنا و ههنا» و همان استخوان‌های متلاشی منسجم شده و به حالت اولیه برگشتند (نک: هاشمی نسب و حدادی، ۱۳۹۳ ش، ص ۳۱۶).

۶. پاره‌ای از روایات معاد بدن دنیوی

اکنون مناسب است نمونه‌هایی از احادیث معاد بدن دنیوی را ذکر کنیم ولی قبل از آن، سخن آقای وکیلی درباره‌ی لزوم مراجعه به روایات را نقل می‌کنیم: «لزوم رجوع به مدارک نقلی در معارف تنها راه نجات و کشف حقیقت، نشستن بر سر سفره‌ی همین روایات است و هر که غیر این بپوید، به خطا رفته است» (وکیلی، ۱۴۲۹ ق، ص ۱۰۴).

۱. «قَالَ (السائل) أَفَتَتَلَاشَى الرُّوحَ بَعْدَ خُرُوجِهِ عَنِ قَالِبِهِ أَمْ هُوَ بَاقٍ؟ قَالَ عليه السلام: بَلْ هُوَ بَاقٍ إِلَى وَقْتٍ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَبْطُلُ الْأَشْيَاءُ وَ تَفْتَنَى فَلَا حِسَّ وَ لَا مَحْسُوسَ ثُمَّ أُعِيدَتِ الْأَشْيَاءُ كَمَا بَدَأَهَا مَدْبُرُهَا وَ ذَلِكَ أَرْبَعُمِائَةِ سَنَةٍ يَسْبُتُ فِيهَا الْخَلْقُ وَ ذَلِكَ بَيْنَ التَّفُحْتَيْنِ قَالَ وَ أَنَّى لَهُ بِالْبُعْتِ وَ الْبَدَنُ قَدْ بَلِيَ وَ الْأَعْضَاءُ قَدْ تَفَرَّقَتْ فَعُضُو بِلْدَةٍ يَأْكُلُهَا سِبَاعُهَا وَ عُضُو بِأُخْرَى تَمْرُقُهُ هَوَامُّهَا وَ عُضُو صَارَ تَرَابًا بَيْنِي بِهِ مَعَ الطِّينِ حَائِطًا؟ قَالَ عليه السلام: إِنَّ الَّذِي أَنْشَأَهُ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ وَ صَوَّرَهُ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ سَبَقَ إِلَيْهِ قَادِرًا أَنْ يُعِيدَهُ كَمَا بَدَأَهُ قَالَ أَوْضَحَ لِي ذَلِكَ قَالَ إِنَّ الرُّوحَ مُقِيمَةٌ فِي مَكَانِهَا رُوحُ الْمُحْسِنِ فِي ضِيَاءٍ وَ فَسْحَةٍ وَ رُوحُ الْمُسِيءِ فِي ضَيْقٍ وَ ظُلْمَةٍ وَ الْبَدَنُ يَصِيرُ تَرَابًا كَمَا مِنْهُ خَلِقَ وَ مَا تَفْذِفُ بِهِ السِّبَاعُ وَ الْهَوَامُّ مِنْ أَجْوَافِهَا مِمَّا

أَكَلَتْهُ وَ مَرَّقَتْهُ كُلُّ ذَلِكِ فِي التُّرَابِ مَحْفُوظٌ عِنْدَ مَنْ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ عَدَدَ الْأَشْيَاءِ وَ وَزْنَهَا وَ إِنَّ تُرَابَ الرُّوحَانِيِّينَ بِمَنْزِلَةِ الذَّهَبِ فِي التُّرَابِ فَإِذَا كَانَ حِينُ الْبُعْثِ مُطِرَتِ الْأَرْضُ مَطَرِ النَّشُورِ فَتَرْبُو الْأَرْضُ ثُمَّ تَمَخَّضُوا [تَمَخَّضُ] مَخْضَ السَّقَاءِ فَيَصِيرُ تُرَابُ الْبَشَرِ كَمَصِيرِ الذَّهَبِ مِنَ التُّرَابِ إِذَا غُسِلَ بِالْمَاءِ وَ الرُّبْدِ مِنَ اللَّبَنِ إِذَا مَخَّضَ فَيَجْتَمِعُ تُرَابُ كُلِّ قَالِبٍ إِلَى قَالِبِهِ فَيَنْتَقِلُ بِإِذْنِ اللَّهِ الْقَادِرِ إِلَى حَيْثُ الرُّوحِ فَتَعُودُ الصُّورُ بِإِذْنِ الْمَصُورِ كَهَيْئَتِهَا وَ تَلِجُ الرُّوحُ فِيهَا فَإِذَا قَدِ اسْتَوَى لَا يُنْكَرُ مِنْ نَفْسِهِ شَيْئًا قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ النَّاسِ يُحْشَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُرَاءَةً قَالَ ﷺ: بَلْ يُحْشَرُونَ فِي أَكْفَانِهِمْ قَالَ أَنَّى لَهُمْ بِالْأَكْفَانِ وَ قَدْ بَلَيْتُ؟ قَالَ ﷺ: إِنَّ الَّذِي أَحْيَا أَبْدَانَهُمْ جَدَّدَ أَكْفَانَهُمْ» (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۲، ص ۳۴۹). یعنی: روایت شده که شخصی از امام صادق ﷺ پرسید: آیا روح آدمی بعد از بیرون شدن از قالبش متلاشی می‌شود؟ و یا هم چنان باقی می‌ماند؟ امام ﷺ فرمود: بلکه تا روزی که در صور دمیده شود باقی می‌ماند و بعد از آنکه در صور دمیده شد، همه چیز باطل و زائل می‌شود، دیگر نه حسی می‌ماند و نه محسوسی، آن‌گاه دوباره همه چیز به حال اول خود بر می‌گردد همان طوری که مدبر آنها، بار اول ایجاد کرده بود ... سائل پرسید: چگونه می‌تواند دوباره مبعوث شود با اینکه بدنش پوسیده و اعضای آن متفترق شده، یک عضوی در یک شهر طعمه‌ی درندگان شده و عضو دیگر در شهری مورد حمله‌ی جانوران قرار گرفته و عضو دیگرش خاک شده با خاک آن شهر به صورت دیوار درآمده؟ امام ﷺ فرمود: آن خدایی که بار نخست او را از هیچ آفرید و بدون هیچ الگوی قبلی، می‌تواند دوباره او را به همان وضع اول بازگرداند. سائل گفت: این مطلب را بیشتر توضیح دهید؛ فرمودند: هر روحی در مکان مخصوص خود قرار دارد،

روح نیکوکاران در مکانی روشن و فراخ و روح بدکاران در تنگنایی و تاریکی، و اما بدن‌ها خاک می‌شود همان‌طور که اول هم از خاک خلق شده بود و آنچه درندگان و جانوران از بدن‌ها می‌خورند و دوباره بیرون می‌اندازند، در خاک هست و در پیشگاه خدا هیچ چیز حتی ذره‌ای در ظلمات زمین از او غائب نیست و عدد تمامی موجودات و وزن آنها را می‌داند و همانا خاک روحانیان به مانند طلا در خاک است، چون هنگام بعث و قیامت می‌رسد باران به زمین می‌بارد و زمین بزرگ می‌شود و خاک بشر نسبت به خاک‌های دیگر چون خاک طلائی که با آب شسته شود مشخص می‌گردد و مانند کره‌ای که از ماست بگیرند جدا می‌شود پس خاک هر قالبی به قالب خود در می‌آید و به اذن خدای قادر بدانجا که روح او هست منتقل می‌شود، صورت‌ها به اذن صورتگر (خدا) به شکل اول خود بر می‌گردد و روح در آن داخل می‌شود و چون خلقت هر کسی تمام شد هیچ‌کس از خودش چیزی را انکار نمی‌کند (یعنی همه، همان اعضاء و جوارح دنیوی خودشان را می‌یابند) سپس سائل پرسید: آیا مردم در روز قیامت عریان محشور می‌شوند؟ امام ﷺ پاسخ دادند: با کفن‌های محشور می‌شوند. سائل گفت: کفن که از بین رفته‌اند. امام ﷺ فرمودند: همان خدایی که بدن‌های آنان را زنده می‌کند، کفن‌های آنها را نیز دوباره بر می‌گرداند.

۲. امیرمؤمنان حضرت علی ﷺ می‌فرماید: «حَتَّى إِذَا بَلَغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ وَ الْأَمْرُ مَقَادِيرُهُ وَ الْحَقُّ أَخِرُ الْخَلْقِ بِأُولِيهِ وَ جَاءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ مَا يُرِيدُهُ مِنْ تَجْدِيدِ خَلْقِهِ أَمَادَ السَّمَاءِ وَ فَطَرَهَا وَ أَرَجَّ الْأَرْضَ وَ أَرْجَفَهَا وَ قَلَعَ جِبَالَهَا وَ نَسَفَهَا وَ دَكَّ بَعْضُهَا بَعْضًا مِنْ هَيْبَةِ جَلَالَتِهِ وَ مَخُوفِ سَطَوَاتِهِ وَ أَخْرَجَ مَنْ فِيهَا فَجَدَّدَهُمْ بَعْدَ إِخْلَاقِهِمْ وَ جَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ ثُمَّ مَيَّرَهُمْ لِمَا يُرِيدُهُ مِنْ مَسَائِلَتِهِمْ عَنْ خَفَايَا الْأَعْمَالِ وَ خَبَايَا الْأَفْعَالِ»

سیدرضی، ۱۴۱۴ ق، خطبه‌ی ۱۰۹). یعنی: عمر جهان پایان گیرد و مقدرات به انتها رسد و آخرین مخلوق به نخستین ملحق گردد و همه بمیرند و فرمان خدا درباره‌ی تجدید خلقت صادر گردد. در این هنگام آسمان را به حرکت آورد و از هم بشکافت و زمین را به لرزش در آورد و به سختی تکان دهد و کوه‌ها از جا کنده، از هیبت جلال و سطوتش به یک‌دیگر کوبیده و متلاشی شوند و با خاک یکسان گردند. هر کس را که در زمین به خاک رفته است بیرون آورد و پس از فرسودگی نوسازی کند و بعد از پراکندگی آن را جمع نماید، سپس آنها را برای پرسش‌هایی از اعمال مخفی و افعال پنهانی جدا سازد.

۳. امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا تَصَرَّمَتِ الْأُمُورُ وَ تَقَضَّتِ الدُّهُورُ وَ أَرَفَ النَّشُورُ أَخْرَجَهُمْ مِنْ صَرَائِحِ الْقُبُورِ وَ أَوْكَارِ الطُّيُورِ وَ أَوْجِرَةَ السَّبَاعِ وَ مَطَارِحِ الْمَهَالِكِ سِرَاعًا إِلَىٰ أَمْرِهِ مُهْطِعِينَ إِلَىٰ مَعَادِهِ» (همان، خطبه ۸۳). یعنی: دو امور پی در پی بگذرد و زمان‌ها سپری شود، قیامت برپا می‌شود و آنها را از بیغوله‌های گور و لانه‌های پرندگان و جایگاه درندگان و میدان‌های جنگ بیرون می‌آورد با شتاب به سوی فرمان پروردگار بازگشت می‌کنند.

۴. امام سجاد علیه السلام در روایتی می‌فرماید: «قال الله تعالى ﴿يوم تبدل الأرض غير الأرض و السماوات و برزو الله الواحد القهار﴾ روزی که بدل شود زمین به غیر این زمین و آسمان‌ها و مخلوقات برای خدای یگانه قهار ظاهر گردند و عرش خدا بر می‌گردد بر آب چنان که قبل از خلقت آسمان و زمین بود در حالی که استقلال آن به قدرت و عظمت خداوند می‌باشد؛ «ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ السَّمَاءَ فَتَمُورُ أَيُّ تَدُورُ بِأَفْلَاكِهَا وَ نُجُومِهَا كَالرَّحَىٰ وَ يَأْمُرُ الْجِبَالَ فَتَسِيرُ كَمَا تَسِيرُ السَّحَابُ ثُمَّ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ بِأَرْضٍ أُخْرَىٰ لَمْ يُكْتَسَبْ عَلَيْهَا الدُّنُوبُ وَ لَا سُفِكَ عَلَيْهَا دَمٌ بَارِزَةٌ لَيْسَ عَلَيْهَا

جِبَالٌ وَ لَا نَبَاتٌ كَمَا دَحَاهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ كَذَٰلِكَ تُبَدَّلُ السَّمَاوَاتُ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ - يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ وَ يُعِيدُ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ كَمَا كَانَ قَبْلَ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مُمْسَقًا بِعَظْمَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ السَّمَاءَ أَنْ تُمْطِرَ عَلَى الْأَرْضِ حَتَّىٰ يَكُونَ الْمَاءُ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ ائْتِي عَشَرَ ذِرَاعًا فَتَنْبُتُ أَجْسَادُ الْخَلَائِقِ كَمَا يَنْبُتُ الْبَقْلُ فَتَتَدَانِي أَجْرَاؤُهُمُ الَّتِي صَارَتْ تَرَابًا بَعْضُهَا إِلَىٰ بَعْضٍ بِقُدْرَةِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ حَتَّىٰ أَنَّهُ لَوْ دُفِنَ فِي قَبْرِ وَاحِدٍ أَلْفِ مِائَةٍ وَ صَارَتْ لِحُومِهِمْ وَ أَجْسَادُهُمْ وَ عِظَامُهُمْ النَّخِرَةُ كُلُّهَا تَرَابًا مُخْتَلِطَةً بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ لَمْ يَخْتَلِطْ تَرَابٌ مِائَةٍ بِمِائَةٍ أُخْرَىٰ لَآنَ فِي ذَلِكَ الْقَبْرِ شَقِيًّا وَ سَعِيدًا جَسَدٌ يُنْعَمُ بِالْجَنَّةِ وَ جَسَدٌ يُعَذَّبُ بِالنَّارِ نَعُودُ بِاللَّهِ مِنْهَا ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَىٰ لِنُحَيْبِ جَبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ وَ عِزْرَائِيلَ وَ حَمَلَةَ الْعَرْشِ فَيُحْيِيوْنَ بِإِذْنِ اللَّهِ فَيَأْمُرُ اللَّهُ إِسْرَافِيلَ أَنْ يَأْخُذَ الصُّورَ بِيَدِهِ ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ أَرْوَاحَ الْخَلَائِقِ فَتَأْتِي فَتَدْخُلُ فِي الصُّورِ ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ إِسْرَافِيلَ أَنْ يَنْفُخَ فِي الصُّورِ لِلْحَيَاةِ وَ بَيْنَ التَّفَخُّتَيْنِ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ فَتَخْرُجُ الْأَرْوَاحُ مِنْ أَثْقَابِ الصُّورِ كَأَنَّهَا الْجِرَادُ الْمُنتَشِرُ فَتَمَلَأُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ فَتَدْخُلُ الْأَرْوَاحُ فِي الْأَرْضِ إِلَى الْأَجْسَادِ وَ هُمْ نِيَامٌ فِي الْقُبُورِ كَالْمَوْتَى فَتَدْخُلُ كُلُّ رُوحٍ فِي جَسَدِهَا فَتَدْخُلُ فِي حَيَاشِيمِهِمْ فَيُحْيِيوْنَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَىٰ فَتَنْشَى الْأَرْضُ عَنْهُمْ كَمَا قَالَ يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصْبٍ يُوفِصُونَ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذُلٌّ ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ وَ قَالَ تَعَالَىٰ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ثُمَّ يُدْعَوُ إِلَىٰ عَرْصَةِ الْمَحْشَرِ» (دیلمی، ۱۴۱۲ ق، ج ۱، ص ۵۳ و ۵۵). یعنی: سپس خداوند امر می‌فرماید که آسمان چهل روز بر زمین ببارد تا اینکه آب به اندازه‌ی دوازده ذراع بالای همه چیز باشد، پس جسدهای مخلوقات برآید، چنان که دانه‌ها از زیر خاک روییده شوند پس به قدرت خدای عزیز و

حمید اجزای خاک شده و ذرات متفرقه خلایق به هم نزدیک گردد و بعضی به بعض دیگر بپیوندند حتی اینکه اگر در یک قبر هزار میت دفن شده باشد و گوشت‌ها و جسد‌ها و استخوان‌های پوسیده آنها همه خاک شده و با هم مخلوط گردیده باشد از هم جدا شوند، چنان‌که خاک میتی به خاک میت دیگر مخلوط نخواهد ماند زیرا در قبر هم آدم شقی هست هم سعید، یک جسد باید متنعم به نعمت‌های الهی در بهشت باشد و یک جسد باید معذب به عذاب جهنم باشد که از آن به خدا پناه می‌بریم؛ پس باید از یک‌دیگر جدا شوند؛ سپس خداوند فرمان می‌دهد که اسرافیل صور را بگیرد و امر می‌کند که ارواح خلایق داخل صور شوند و فرمان می‌دهد که اسرافیل برای زنده شدن (مردگان) در صور بدمد و بین این دو نفخه، چهل سال است و ارواح خارج می‌شوند از سوراخ‌های صور که گویا ملخ‌های پراکنده هستند، پس مابین زمین و آسمان از ارواح پر می‌شود و ارواح وارد زمین می‌شوند و به سوی اجساد می‌روند در حالی که آنها در قبرها خوابند مانند مردگان خیشوم (انتهای بینی) داخل جسدش می‌شود پس به اذن خدا زنده می‌شود؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: «روزی که شتابان از قبرها خارج می‌شوند گویا آنان به سوی پرچم نصب شده سرازیر می‌شوند، چشم‌های آنان خاشع است و ذلت آنان را فرا گرفته، این همان روزی است که وعده داده شده بودند.

۵. پیامبر ﷺ این‌گونه خدای خویش را می‌خواند: «أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تَنْفُخُ بِهِ الْأَرْوَاحَ فِي الْأَجْسَادِ فَيَدْخُلُ بِعَظِيمِ ذَلِكَ الْإِسْمِ كُلُّ رُوحٍ إِلَى جَسَدِهَا وَلَا يَعْلَمُ بِتِلْكَ الْأَرْوَاحِ الَّتِي صَوَّرْتَ فِي جَسَدِهَا الْمُسَمَّى فِي ظُلُمَاتِ الْأَحْشَاءِ إِلَّا أَنْتَ يَا اللَّهُ» (کفعمی، ۱۴۱۸ ق، ص ۴۱۱) یعنی: سؤال می‌کنم تو را به آن اسمی که به

آن ارواح را به اجساد می‌دمی و همه‌ی روح‌ها داخل جسد‌ها می‌شوند به عظمت آن اسم و آگاهی ندارد به آن ارواحی که در اجساد صورت دادی در تاریکی (شکم مادر) مگر تو.

هم‌چنین «وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يَنْفُخُ بِهِ إِسْرَافِيلُ فَتَخْرُجُ بِهِ الْأَرْوَاحُ مِنَ الْقُبُورِ وَ تَنْشَقُّ عَنْ أَهْلِهَا فَتَدْخُلُ كُلُّ رُوحٍ إِلَى جَسَدِهَا لَا تَتَشَابَهُ عَلَى الْأَرْوَاحِ أَجْسَادُهَا بِذَلِكَ الْإِسْمِ» (همان، ص ۴۱۷).

۶. امام سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی می‌گوید: «مَا لِي لَا أَبْكِي أَبْكِي لِخُرُوجِ نَفْسِي أَبْكِي لِظُلْمَةِ قَبْرِي أَبْكِي لِضَيْقِ لَحْدِي أَبْكِي لِسُؤَالِ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ إِيَّايَ أَبْكِي لِخُرُوجِي مِنْ قَبْرِي عَزِيَانًا ذَلِيلًا حَامِلًا ثِقَلِي عَلَى ظَهْرِي أَنْظُرُ مَرَّةً عَنْ يَمِينِي وَ أُخْرَى عَنْ شِمَالِي إِذِ الْخَلَائِقُ فِي شَأْنٍ غَيْرِ شَأْنِي» (لِكُلِّ امْرئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ)» (همان، ۲۱۰) یعنی: چرا نگریم؟ می‌گیریم بر جان دادنم، بر تاریکی قبر می‌گیریم، بر تنگی گورم می‌گیریم، برای سؤال منکر و نکیر می‌گیریم، بر آن حالی که از قبر برهنه و خوار بیرون آمده و بار سنگین اعمالم را بر پشت گرفته‌ام، گاهی به جانب راست خود می‌نگرم و گاهی به جانب چپ، در آن حال در آن حال که خلائق شأن و جایگاهی غیر از جایگاه من دارد، هر شخصی در آن روز وضعی دارد که او را به خود مشغول می‌سازد. در آن روز چهره‌هایی گشاده و خندان و شادند و گروهی رخسارشان غبار آلود و دود و تاریکی آنها را پوشانده است.

۷. امیرالمؤمنین علیه السلام در مناجات با خدای خویش می‌فرماید: «إِلَهِي إِذَا جِئْنَاكَ عُرَاةَ حُفَاةٍ مُغْبَرَّةٍ مِنْ ثَرَى الْأَجْدَاثِ زُؤُسْنَا وَ شَاحِبَةً مِنْ تَرَابِ الْمَلْحِيدِ وَ جُوهُنَا وَ

خَاشِعَةً مِّنْ أَفْزَاقِ الْقِيَامَةِ أَبْصَارُنَا وَ ذَابِلَةً مِّنْ شِدَّةِ الْعَطَشِ شِفَاهُنَا وَ جَائِعَةً لِّطَوْلِ الْمَقَامِ بُطُونُنَا وَ بَادِيَةً هُنَالِكَ لِلْعُيُونِ سَوْءَاتُنَا وَ مُوقِرَةً مِّنْ ثِقَلِ الْأَوْزَارِ ظُهُورُنَا وَ مَشْغُولِينَ بِمَا قَدْ دَهَانَا عَنْ أَهَالِينَا وَ أَوْلَادِنَا» (همان، ص ۳۱۴). یعنی: خدای من آن‌گاه که در نزد تو عریان و پا برهنه می‌آیم در حال که سرهای ما از خاک قبرها گرد آلود است و چهره‌های ما از خاک لحدها غبار آلود است و چشم‌های ما از هول قیامت خاشع است و لب‌های ما از شدت عطش خشک است و شکم‌های ما برای طولانی شدن مقام، گرسنه است و بدی‌های ما در مقابل چشمان آشکار شده و پشت‌های ما از سنگینی گناه فرو رفته در حالی که مشغولیم به آنچه از اهل و اولادمان به ما رسیده است.

۸. در جایی دیگر می‌گوید: «وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ فَارْحَمُوا نُفُوسَكُمْ فَإِنَّكُمْ قَدْ جَزَبْتُمُوهَا فِي مَصَائِبِ الدُّنْيَا أَمْ فَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشُّوْكَةِ تُصِيبُهُ وَ الْعَثْرَةِ تُدْمِيهِ وَ الرَّمْضَاءِ تُحْرِقُهُ فَكَيْفَ إِذَا كَانَ بَيْنَ طَابِقَيْنِ مِّنْ نَّارٍ صَحِيعِ حَجَرٍ وَ قَرِينِ شَيْطَانٍ ... كَيْفَ أَنْتَ إِذَا التَّحَمَّتْ أَطْوَاقُ النَّارِ بِعِظَامِ الْأَعْتَاقِ وَ نَشَبَتِ الْجَوَامِعُ حَتَّى أَكَلَتْ لُحُومَ السَّوَاعِدِ» (سیدرضی، ۱۴۱۴ ق، خطبه ۱۸۳). یعنی: آگاه باشید! این پوست نازک (بدن) طاقت آتش دوزخ را ندارد بنابراین به خویشتن رحم کنید، این حقیقت را در مصائب دنیا تجربه کرده‌اید، آیا ناراحتی یکی از خودتان را در اثر «خاری» که به بدنش فرو می‌رود و زمین خوردنی که مختصری او را مجروح می‌سازد یا ریگ‌های داغ بیابان او را رنج می‌دهد دیده‌اید، پس چگونه است آن‌گاه که در میان دو طبقه‌ی آتش در کنار سنگ‌های داغ و قرین آتش قرار می‌گیرید ... چگونه خواهی بود آن‌گاه که طوق‌های آتش به گردن‌ها انداخته شود و غل‌های جامعه به دست و گردن افتد

چنان‌که گوشت دست‌ها را می‌خورد.

۹. و این‌گونه مناجات می‌کند: «يَا سَيِّدِي وَ إِلَهِي وَ مَوْلَايَ أَسْلِطْ النَّارَ عَلَى وُجُوهِ حَزْرَتٍ لِعَظَمَتِكَ سَاجِدَةً وَ عَلَى أَلْسِنِ نَطَقَتْ بِتَوْحِيدِكَ صَادِقَةً وَ بِشُكْرِكَ مَادِحَةً وَ عَلَى قُلُوبٍ اعْتَرَفَتْ بِإِلَهِيَّتِكَ مُحَقِّقَةً وَ عَلَى صَمَائِرِ حَوْتٍ مِّنَ الْعِلْمِ بِكَ حَتَّى صَارَتْ خَاشِعَةً وَ عَلَى جَوَارِحٍ سَعَتْ إِلَى أَوْطَانِ تَعَبُّدِكَ [تو حیدک] طَائِعَةً» (ابن طاوس، ۱۴۰۹ ق، ص ۷۰۸). یعنی: ای خدای من و سید من آیا تو آتش را مسلط می‌کنی بر آن چهره‌ها که در پیشگاه عظمتت سر به سجده نهادند؟ یا بر آن زبان‌ها که از روی راستی، ناطق به توحید تو و گویا به حمد و سپاس تواند؟ یا به آن قلب‌هایی که از روی صدق و یقین به خدایی تو معترفند؟ و یا بر آن دل‌هایی که که حاوی علم به توست که در پیشگاهت خاشع شدند و یا بر آن جوارح و اعضائی که از روی اطاعت به مکان‌های عبادتت می‌روند؟

۱۰. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ قَوْمًا مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ هَرَبُوا مِّنْ بِلَادِهِمْ مِّنَ الطَّاغُونِ - وَ هُمْ أَلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَعَمَدَ أَهْلُ تِلْكَ الْقَرْيَةِ فَحَظَرُوا عَلَيْهِمْ حَظِيرَةً فَلَمْ يَزَالُوا فِيهَا حَتَّى نَخِرَتْ عِظَامُهُمْ وَ صَارُوا رَمِيمًا فَمَرَّ بِهِمْ نَبِيٌّ مِّنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَتَعَجَّبَ مِنْهُمْ وَ مِنْ كَثْرَةِ الْعِظَامِ الْبَالِيَةِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ نُحِبُّ أَنْ أُحْيِيَهُمْ لَكَ فَتُنذِرَهُمْ قَالَ نَعَمْ يَا رَبِّ فَأَوْحَى اللَّهُ ﷻ إِلَيْهِ أَنْ نَادَاهُمْ فَقَالَ أَيْتُهَا الْعِظَامُ الْبَالِيَةُ قُومِي بِإِذْنِ اللَّهِ ﷻ فَقَامُوا أَحْيَاءً أَجْمَعُونَ يَنْفُضُونَ التُّرَابَ عَنْ رُءُوسِهِمْ ثُمَّ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام خَلِيلُ الرَّحْمَنِ حِينَ أَخَذَ الطَّيُورَ وَ قَطَّعَهُنَّ قِطْعًا ثُمَّ وَضَعَ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ نَادَاهُنَّ فَأَقْبَلْنَ سَعْيًا» (شیخ صدوق، ۱۳۹۸ ق، ص ۴۲۳). یعنی: گروهی از بنی اسرائیل که تعدادشان به هزاران نفر می‌رسید از ترس طاعون از شهر خود خارج شدند ولی خداوند

جان آنان را در یک ساعت گرفت، اهل آن شهر اطراف آنان حصار می‌کشیدند و آن مردگان را به همان حال رها کردند تا استخوان‌هایشان پوسید، پیامبری از پیامبران بنی‌اسرائیل از آنجا می‌گذشت، از کثرت استخوان‌های پوسیده تعجب کرد، خداوند ﷻ به او وحی کرد که آیا دوست داری آنان را برایت زنده کنم تا آنان را انذار کنی؟ گفت: بله ای پروردگار. خداوند وحی فرمود: که آن را صدا بزن، آن پیامبر نیز ندا کرد: ای استخوان‌های پوسیده! به اذن خدا برخیزید، همگی زنده شدند در حالی که خاک‌ها را از سر خود می‌زدودند برخاستند و هم‌چنین ابراهیم خلیل علیه السلام آن زمان که پرنده‌ها را گرفت تگه تگه نمود و هر قطعه را بر کوهی نهاد و سپس آنها را فرا خواند و آنها زنده شدند و به سوی او حرکت کردند.

۱۱. امام سجاد علیه السلام در مناجات خود به خداوند می‌گوید: «فَأَسْأَلُكَ - اللَّهُمَّ - بِالْمَخْرُورِ مِنْ أَسْمَائِكَ، وَ بِمَا وَارَتْهُ الْحُجُبُ مِنْ بَهَائِكَ، إِلَّا رَحِمْتَ هَذِهِ النَّفْسَ الْجُرُوعَةَ، وَ هَذِهِ الرِّمَّةَ الْهَلُوعَةَ، الَّتِي لَا تَسْتَطِيعُ حَرَّ شَمْسِكَ، فَكَيْفَ تَسْتَطِيعُ حَرَّ نَارِكَ،! وَ الَّتِي لَا تَسْتَطِيعُ صَوْتَ رَعْدِكَ، فَكَيْفَ تَسْتَطِيعُ صَوْتَ غَضَبِكَ» (صحیفه سجادیه، ۱۳۷۶ ش، دعای ۵۰، ص ۲۴۸). یعنی: بار خدایا تو را سوگند می‌دهم به نام‌های پنهانت، نام‌هایی به جز تو کس آنها را نداند و به شکوه و جلالت که در پس پرده‌های عزت پوشیده شد که بر این جان بی‌تاب و این استخوان ناتوان رحمت کنی. کسی که طاقت آفتاب را ندارد پس چگونه طاقت آتش دوزخ را داشته باشد، کسی که تحمل صدای رعد ندارد چگونه تحمل بانگ غضبت را داشته باشد؟

۱۲. امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف قیامت می‌فرماید: «وَ تَضَعُ الْحَوَامِلُ مَا فِي بُطُونِهَا، وَ يُفَرِّقُ بَيْنَ كُلِّ نَفْسٍ وَ حَبِيبِهَا، وَ يَحَارُ فِي تِلْكَ الْأَهْوَالِ عَقْلُ لَبِيبِهَا،

إِذْ تَنَكَّرَتِ الْأَرْضُ بَعْدَ حُسْنِ عِمَارَتِهَا، وَ تَبَدَّلَتْ بِالْخَلْقِ بَعْدَ أُنِيقِ زَهْرَتِهَا، أَخْرَجَتْ مِنْ مَعَادِنِ الْغَيْبِ أَثْقَالَهَا، وَ نُقِصَتْ إِلَى اللَّهِ أَحْمَالُهَا، يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الْجَدُّ إِذْ عَايَنُوا الْهَوْلَ الشَّدِيدَ فَاسْتَكَاثُوا، وَ عَرَفَ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَاسْتَبَاثُوا، فَانْشَقَّتِ الْقُبُورُ بَعْدَ طُولِ انْطِبَاقِهَا ... وَ يَحْكُ يَا إِنْسَانُ جَدًّا جَدًّا، وَ قُرْبُوبُوا لِلْحِسَابِ فَرْدًا فَرْدًا، وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا، يَسْأَلُهُمْ عَمَّا عَمِلُوا حَرْفًا حَرْفًا، فَجِيءَ بِهِمْ عُرَاةَ الْأَبْدَانِ حُشْعًا أَبْصَارِهِمْ» (شیخ طوسی، ۱۴۱۴ ق، ص ۶۵۳). یعنی: روزی که زنان باردار فرزندان را سقط می‌کنند و روز جدایی میان شخص با محبوبش است و عقل‌های خالص سرگردانند، زمین بعد از ساخت و سازهای زیبا زشت می‌گردد و بعد از زیبایی خیره‌کننده‌ای که داشته تبدیل به خلقی می‌شود و از معادن پنهانش بارهای سنگینش خارج می‌شود و محموله‌هایش به سوی خداوند بیرون کشیده می‌شود. روزی که نفعی به حال شخص بزرگ ندارد آن‌گاه که وحشت شدیدی را می‌بیند و فروتن و خاشع می‌شود. مجرمان از چهره‌هایشان شناخته می‌شوند و قبور بعد از مدت زیادی که پوشیده بودند شکافته می‌شوند ... وای بر تو ای انسان و فرد فرد آنها نزدیک حساب‌رسی می‌شوند (امر پروردگار می‌آید در حالی که ملائک صف کشیده‌اند) و از حرف حرف اعمالشان سؤال می‌شود، آنها را با بدن‌های برهنه می‌آورند ...»

۷. لزوم توجه به احادیث شأن نزول

یکی از نکاتی که در فهم آیات و رسیدن به مراد کلام الهی بسیار مهم است توجه به روایات شأن نزول است، اگر به احادیثی که شأن نزول آیات معاد را بیان می‌کنند مراجعه شود به روشنی معاد بدن دنیوی را بازگو کرده‌اند. اینک به

عنوان نمونه به برخی از موارد اشاره می‌کنیم:

- امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «جَاءَ أَبِي بَنُ خَلْفٍ فَأَخَذَ عَظْمًا بَالِيًا مِنْ حَائِطٍ فَفَتَّهُ ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرَفَاتًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا» فَأَنْزَلَ اللَّهُ «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ؛ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (عیاشی، ۱۳۸۰ ش، ج ۲، ص ۲۹۶).

- علی بن ابراهیم قمی در ذیل آیه‌ی «فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ» روایت می‌کند: قَالَ: نَزَلَتْ فِي أَبِي بَنٍ خَلْفٍ قَالَ لِأَبِي جَهْلٍ تَعَالَ إِلَيَّ لِأُعْجِبَكَ مِنْ مُحَمَّدٍ ثُمَّ أَخَذَ عَظْمًا فَفَتَّهُ ثُمَّ قَالَ يَزْعُمُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ هَذَا يُحْيَا فَقَالَ اللَّهُ بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ يَعْنِي مُخْتَلَفٌ» (قمی، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۳۲۳).

- واحدی در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» می‌نویسد: «قال المفسرون: إن أبي بن خلف أتى النبي صلى الله عليه وسلم بعظم حائل [قد بلي] فقال: يا محمد، أترى الله يحيي هذا بعد ما قد رم؟ فقال: نعم و يبعثك و يدخلك النار، فأنزل الله تعالى هذه الآيات وَ صَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَّ خَلْفَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ. أن أبي بن خلف الجُمُحِيَّ جاء إلى رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعظم حائل فَفَتَّهُ بين يديه و قال: يا محمد يبعث الله هذا بعد ما أَرَمَّ؟ فقال: نعم يبعث الله هذا و يميتك ثم يحييك ثم يدخلك نار جهنم. فنزلت هذه الآية» (همو، ۱۴۱۱ ق، ص ۳۷۹).

۸. تفسیر نادرست «انا لله و انا اليه راجعون»

آقای وکیلی می‌نویسد: «از خدا به سوی خدا: در مباحث دانستیم که خداوند

بارها در قرآن کریم با تعبیری چون «انا لله و انا اليه راجعون و لله غیب السماوات و الارض و اليه امر يرجع کله» از بازگشت انسان و بلکه همه‌ی مخلوقات به خدا سخن گفته شد و اشاره می‌کند که انسان از خدا آمده و به سوی خدا باز می‌گردد و دانستیم که خداوند بالاترین موجود است و حرکت از او حرکتی نزولی و حرکت به سوی او حرکتی صعودی است» (وکیلی، ۱۳۹۷ ش (الف)، ص ۱۴-۱۵).

پاسخ: اولاً: این گفتار که خداوند بالاترین موجود است بر اساس نظریه‌ی تشکیک در وجود است و مبنای آقای وکیلی، وحدت شخصی وجود، یعنی همان مبنای صوفیه است؛ چنان‌که در کتاب «معلم خداشناسی» صفحه‌ی ۲۲۴ این مطلب را اعلام کردند و بنابر نظریه‌ی صوفیه معنای معاد را ابوالعلاء عفیفی - صاحب تعلیقه بر فصوص الحکم - این‌گونه توضیح می‌دهد: «أن ابن عربي يفسر يوم القيامة و كل ما يتصل به من أمور الآخرة تفسيراً جديداً يتمشى مع مذهبه في وحدة الوجود و لا يمت إلى المعاني الإسلامية بصلة. فيوم القيامة هو يوم يقظة الروح الانسانية، أو يوم عودة النفس الجزئية إلى النفس الكلية: أو هو الوقت الذي تتحقق فيه النفس الجزئية من وحدتها الذاتية (بالكل)» (ابن عربی، ۱۳۵۶ ق، ص ۱۵۰). یعنی: ابن عربی روز قیامت و آنچه مربوط به آخرت است را بر اساس وحدت وجود تفسیر جدیدی می‌کند که ربطی به معنای روز قیامت در اصل در اسلام ندارد و روز قیامت روز بیداری روح انسانی است یا روز بازگشت نفس جزئی به نفس کلّی (خدا است) یا وقت تحقق وحدت ذاتی نفس جزئی است یعنی پیوستن نفس جزئی به کلّی (خدا) و تحقق وحدت ذاتی است.

نتیجه آنکه آقای وکیلی در بحث معاد همانند بحث خداشناسی، دوگانگی در مبنا دارند در بعضی از موارد با مبنای تشکیک در وجود سخن می‌گویند و در

بعضی از موارد با مبنای وحدت شخصی وجود، مطالب را بیان می‌کنند.

ثانیاً: آیه‌ی شریفه‌ی «انا لله و انا الیه راجعون» را این‌گونه معنا کردند: انسان از خدا آمده و به سوی خدا باز می‌گردد در حالی که لام در (الله) ظهور در ملکیت دارد؛ آیه‌ی شریفه می‌فرماید: ما انسان‌ها مملوک خداییم؛ نه از خداییم و اگر لام را به معنای (من) بگیریم (العیاذ بالله) تبعّض در ذات خداوند لازم می‌آید.

آقای وکیلی، لام ملکیت را به معنای (از) گرفتند تا نظریه‌ی قوس نزول و قوس صعود که مبتنی بر تشکیک وجود است را از آیه استخراج کنند.

حال باید دید آیا مراد از «انا الیه راجعون» رجوع به خداوند است؟ شکی نیست که ما انسان‌ها، حادث، فقیر بالذات، مقداری، محدود، مکیف، زمانی، مکانی، متجزّی و مرکب هستیم و خداوند، حقیقتی قدیم و غنی بالذات، غیر مقداری و بدون کیف و زمان و مکان و تجزئه و ترکیب است؛ آیا معقول است انسان با اوصاف مذکور رجوع کند به ذاتی که هیچ‌گونه صفات امکانی ندارد؟ آیا اجتماع ضدین یا متناقضین نمی‌شود؟ بنابراین نباید آیاتی مانند «انا لله و انا الیه راجعون» را تفسیر غیرعقلانی کرد. آقای وکیلی می‌نویسد: «کسانی که از اهل دقت و تعمق بوده‌اند و در آیات و روایات بحث معاد وارد شده‌اند به اینجا رسیده‌اند که حمل جمیع آنچه درباره‌ی معاد وارد شده است بر ظواهر آنها صحیح نیست و باید باب تأویل. به معنای حمل بر معانی مجازی را. در این ادله گشود» (همو، ۱۴۲۹ ق، ص ۵۳).

با توجه به گفتار مذکور و آنچه که در بحث قواعد تفسیری اثبات شده، می‌گوییم به جهت قرینه‌ی قطعی عقلی باید از ظهور برخی از آیات دست

برداشت و آن را تأویل کرد مثلاً: «یدالله فوق ایدیهم» را نمی‌توان به ظاهرش اخذ کرد چون دلیل قطعی بر عدم جسمانیت خداوند موجود است در آیه‌ی «انا لله و انا الیه راجعون» هم نمی‌توان مرجع ضمیر را ذات خداوند دانست به جهت دلیل عقلی که ذکر شد.

علاوه آنکه امامان معصوم علیهم‌السلام که مفسران حقیقی قرآن هستند با اینکه در مقام بیان معارف قرآنی بوده‌اند هیچ‌گاه آیه «انا الیه راجعون» را این‌گونه تفسیر نکرده‌اند و ضمیر را به ذات خداوند برنگرداندند؛ و در علم اصول اثبات شده هرگاه متکلم در مقام بیان امری باشد ولی درباره‌ی قیود و خصوصیات آن سکوت نماید نتیجه می‌گیریم که آن قیود در نزد متکلم معتبر نبوده است و الا می‌بایست بیان می‌کرد. از این مطلب با عنوان اطلاق مقامی یاد می‌شود.

حال در رابطه با آیه‌ی «انا لله و انا الیه راجعون» نه تنها تفسیر مذکور از امامان معصوم علیهم‌السلام نرسیده، بلکه خلاف آن وارد شده یعنی چهار معنا برای «الیه راجعون» در احادیث بیان شده که مخالف آن معنایی است که صوفیان از آیه برداشت می‌کنند؛ نتیجه این امر آن است که تفسیر مذکور و رجوع ضمیر در «الیه راجعون» در نزد اهل بیت علیهم‌السلام معتبر نبوده است آن چهار معنا عبارتند از:

۱. اقرار به مردن

از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده: «إِنَّ قَوْلَنَا إِنَّا لِلَّهِ إِقْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْمُلْكِ وَ قَوْلُنَا وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ إِقْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْهَلْكِ». (آمدی، ۱۳۶۶ ش، ص ۳۱۶). یعنی: اینکه می‌گوییم «انا لله» اعتراف به این است که ما ملک خداییم و اینکه می‌گوییم «انا الیه راجعون» اعتراف به این است که هلاک می‌شویم و می‌میریم.

۲. بازگشت به سوی فرمان پروردگار

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا تَصَرَّمَتِ الْأُمُورُ وَ تَقَضَّتِ الدُّهُورُ وَ أَرَفَ النَّشُورُ، أَخْرَجَهُمْ مِنْ صَرَائِحِ الْقُبُورِ وَ أَوْكَارِ الطُّيُورِ وَ أَوْجِرَةَ السَّبَاعِ وَ مَطَارِحِ الْمَهَالِكِ سِرَاعًا إِلَىٰ أَمْرِهِ مُهْطِعِينَ إِلَىٰ مَعَادِهِ» (سیدرضی، ۱۴۱۴ ق، خطبه ۸۳). یعنی: امور پی‌درپی بگذرد و زمان‌ها سپری شود قیامت برپا می‌شود و آنها را از بیغوله‌های گور و لانه‌های پرندگان و جایگاه درندگان و میدان‌های جنگ بیرون می‌آورد با شتاب به سوی فرمان پروردگار بازگشت می‌کنند.

قرآن کریم نیز دلالت بر معنای مذکور می‌کند: «يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَ الْأَمْرُ لِلَّهِ» (انفطار، ۱۳). یعنی: روزی است که هیچ‌کس قادر بر انجام کاری به سود دیگری نیست و امر و فرمان از آن خداوند است.

۳. بازگشت به سوی آخرت

پیامبر صلی الله علیه و آله این‌گونه در ادعیه خود می‌گفتند: «اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لِي آخِرَتِي الَّتِي جَعَلْتَ إِلَيْهَا مَرْجِعِي» (شیخ طوسی، ۱۴۱۴ ق، ص ۱۵۸) و یا در دعا وارد شده: «أَصْلِحْ لِي آخِرَتِي الَّتِي فِيهَا مَعَادِي» (همو، ۱۴۱۱ ق، ج ۲، ص ۴۸۳) امام سجاد علیه السلام می‌گوید: «أَصْلِحْ لِي آخِرَتِي الَّتِي إِلَيْهَا مَنَقِبِي» (ابن طاوس، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۶۲۰).

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: خداوند به حضرت عیسی علیه السلام وحی فرمود: «أَحِبِّ الْآخِرَةَ فَإِنَّهَا دَارُ الْمَعَادِ» (شیخ طوسی، ۱۴۱۴ ق، ص ۵۳۱) یعنی: آخرت را دوست بدار زیرا آن محل بازگشتن است و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «أَكْثَرُ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَ يَوْمِ خُرُوجِكُمْ مِنَ الْقُبُورِ وَ قِيَامِكُمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَ سَلَّمَ» (شیخ

صدوق، ۱۳۶۲ ش، ج ۲، ص ۶۱۶).

۴. بازگشت به سوی شهداء

امیرالمؤمنین علیه السلام این‌گونه از خدای خود می‌خواهد که: «فاجعل میتتی قتلا فی سبیلک بید شر خلقک و اجعل مصیری فی الإحیاء المرزوقین عندک فی دار الحیوان» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۹۱، ص ۲۳۹) یعنی: مرگ مرا شهادت در راهت به دست بدترین مخلوق قرار بده و بازگشت مرا در سرای حیات، میان شهدایی که زنده‌اند و در نزد تو روزی داده می‌شوند قرار بده.

حاصل آنکه معاد در احادیث بازگشت انسان به محکمه‌ی عدل الهی است که نتیجه‌ی آن برای مؤمنان و صالحان بهشت و رحمت خدا است و برای کافران و منافقان جهنم و غضب خدا است. و همین مضمون در آیات قرآن نیز بیان شده است.

۹. به سوی حسابرسی اعمال

قرآن کریم قیامت را روز بازگشت بندگان به دادگاه عدل الهی برای حسابرسی اعمال معرفی می‌کند نه روز بازگشت به خداوند. در قرآن کریم می‌خوانیم: «يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ» (الزلزله، ۶) یعنی: در آن روز مردم به صورت پراکنده خارج می‌شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود.

هم‌چنین: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَ مَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا» (آل عمران، ۳۰) یعنی: روزی که هرکس، آنچه را که از کار نیک انجام داده حاضر می‌بیند و آرزو می‌کند میان او و آنچه از اعمال بد انجام داده فاصله زمانی یادی باشد.

دانش‌نامه‌ی علوم قرآن و حدیث، سال هشتم، شماره‌ی پانزدهم، بهار و تابستان ۱۴۰۰

و این شریفه: ﴿إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ فَمَا لَهُ مِن قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ﴾ (الطارق، ۸-۱۰) یعنی: مسلماً او می‌تواند انسان را بازگرداند در آن روز که اسرار نهان انسان آشکار می‌شود و برای او هیچ نیرو و یآوری نیست.

و در آخر ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (آل عمران، ۱۰۶ و ۱۰۷) یعنی: روزی خواهد بود که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه می‌گردد اما آنها که صورت‌هایشان سیاه است (گفته می‌شود) آیا بعد از ایمان کافر شدید؟ پس بچشید عذاب را به سبب آنچه کفر می‌ورزیدید و اما آنها که چهره‌هایشان سفید شده در رحمت خداوند خواهند بود و جاودانه در آن می‌مانند.

﴿يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي﴾ (فرقان، ۲۷-۲۹) یعنی: روزی را که ستم‌کار دست خود را به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول راهی برگزیده بودم؛ ای وای بر من کاش فلان شخص را دوست خود انتخاب نکرده بودم، او مرا از یادآوری (حق) گمراه کرد بعد از آنکه (حق) به سراغ من آمد.

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ يَوْمَ بَفَّرَ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ وَوَجْهُهُ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ مُّسْفِرَةٌ صَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ وَوَجْهُهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهِمْ غَبْرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ﴾ (عبس، ۳۳-۴۱) یعنی: هنگامی که آن صدای مهیب بیاید در آن روز که انسان از برادر خود می‌گریزد و از مادر و پدرش و زن و

تعارض باور صوفیانه با مکتب وحی پیرامون حقیقت بازگشت انسان در قیامت

فرزندانش، در آن هنگام هر کدام از آنها وضعی دارند که او را کاملاً به خود مشغول می‌سازد. چهره‌هایی که در آن روز گشاده و نورانی است خندان و مسرور است و صورت‌هایی که در آن روز غبار آلود است و دود و تاریکی آنها را پوشانده.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلَّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾ (الحج، ۱-۲) یعنی: ای مردم از پروردگارتان بترسید که زلزله‌ی قیامت امر عظیمی است روزی که آن را می‌بیند هر مادر شیر دهی کودک شیرخوارش را فراموش می‌کند و هر بارداری جنین خود را بر زمین می‌نهد و مردم را مست می‌بینی در حالی که مست نیستند ولی عذاب خدا شدید است.

اینک باید مضامین آیات مذکور با گفتار آقای وکیلی سنجیده شود: «انسان، حرکتی نزولی از خداوند به این عالم داشته و حرکتی صعودی نیز از این دنیا به خداوند دارد... آخرت، همان زندگی انسان در قوس صعود و حرکت به سوی خداوند است» (وکیلی، الف)، ص ۱۵).

۱۰. نتیجه

- شناخت امور غیبی توسط عقل امکان‌پذیر نیست، بنابراین اصل معاد امری عقلی و برهانی است اما خصوصیات آن از امور غیبی به شمار می‌آید و بدون نظر معصوم قابل فهم نیست.

- آقای وکیلی که مدعی است مباحث اعتقادی خویش را بر محور علامه طباطبایی تدوین کرده است، منکر معاد جسمانی است در حالی که ایشان قائل

به معاد بدن دنیوی است.

- نظریه‌ی بازگشت انسان و بلکه همه‌ی مخلوقات به خدا مطابق قرآن و سنت نیست و در منابع مأثور نهایتاً چهار معنا در بازگشت بیان شده است: ۱. اقرار به مردن؛ ۲. بازگشت به سوی فرمان پروردگار؛ ۳. بازگشت به سوی آخرت؛ ۴. بازگشت به سوی شهداء؛ که نتیجه‌ی آن بازگشت انسان به محکمه‌ی عدل الهی است.

- آقای وکیلی در بحث معاد خود، هم از مبنای تشکیک در وجود استفاده می‌کند و هم مبنای وحدت شخصی وجود، بنابراین در بحث معاد همانند بحث خداشناسی، دوگانگی در مبنا دارد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. زین العابدین علیه السلام، علی بن الحسین، *الصحیفة السجادیة*، قم: دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۶ ش.
۳. آمدی، عبدالواحد بن محمد، *غرر الحکم و درر الکلم*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات قم، ۱۳۶۶ ش.
۴. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، *التوحید*، تصحیح: سید هاشم طهرانی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیّه قم، ۱۳۹۸ ش.
۵. ابن سینا، حسین بن عبدالله، *الشفاء (الالهیات)*، مکتبه آیه الله مرعشی نجفی، بی تا.
۶. ابن طاووس، علی بن موسی، *إقبال الأعمال*، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۹ ق.

۷. ابن عربی، محی الدین، *فصوص الحکم*، قاهره: دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۵۶ ق.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۹. راغب، حسین بن محمد، *المفردات*، تهران: دفتر نشر الکتب، ۱۴۱۲ ق.
۱۰. دیلمی، حسن بن محمد، *ارشاد القلوب الی الصواب*، قم: الشریف الرضی، ۱۴۱۲ ق.
۱۱. سید الرضی، محمد بن حسین، *نهج البلاغة*، قم: هجرت، ۱۴۱۴ ق.
۱۲. شریف لاهیجی، بهاء الدین محمد بن علی، *التفسیر*، تهران: دفتر نشر داد، ۱۳۷۳ ش.
۱۳. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۳۷۴ ش.
۱۴. طبرسی، امین الاسلام فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۱۵. طوسی، خواجه نصیرالدین، *تلخیص المحض المعروف بنقد المحض*، به اهتمام: عبدالله نورانی، بی جا: مؤسسه مطالعات اسلامی، بی تا.
۱۶. طوسی، محمد بن حسن، *الأملی*، قم: دارالثقافة، ۱۴۱۴ ق.
۱۷. العیاشی، محمد بن مسعود، *التفسیر*، بی جا، نشر چاپ خانه علمیّه، ۱۳۸۰ ق.
۱۸. قمی، علی بن ابراهیم، *التفسیر*، مصحح: طیب موسوی جزائری، قم: دارالکتب، ۱۴۰۴ ق.
۱۹. الکفعمی، ابراهیم بن علی عاملی، *البلد الامین و الدرع الحصین*، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۸ ق.
۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ق.

دانش‌نامه‌ی علوم قرآن و حدیث، سال هشتم، شماره‌ی پانزدهم، بهار و تابستان ۱۴۰۰

۲۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۲۲. ملاًصدرا، محمد بن ابراهیم، تفسیر القرآن الکریم، قم: انتشارات بیدار، ۱۳۶۶ ش.
۲۳. واحدی علی بن احمد، اسباب النزول، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۱ ق.
۲۴. وکیل‌ی، محمد حسن، هفت روز در بهشت (معاد شناسی)، مشهد: انتشارات مؤسسه جوانان آستان قدس رضوی، ۱۳۹۷ ش. (الف)
۲۵. همو، هفت روز در بهشت (معرفت شناسی)، مشهد: انتشارات مؤسسه جوانان آستان قدس رضوی، ۱۳۹۷ ش. (ب)
۲۶. همو، صراط مستقیم، بی‌جا: ناشر: مؤلف، چاپ اول، ۱۴۲۹ ق، ۱۳۸۷ ش. (ج)
۲۷. هاشمی نسب، سید محمد رضا و حدادی، شعیب، تأملی در نظریه‌ی اصالت وجود و وحدت وجود، قم: انتشارات دلیل ما، ۱۳۹۳ ش.